

دو اثر از :

و. ا. ی. لنین

سوسیالیسم و دین

و

درباره رابطه حزب طبقه کارگر با دین

مقدمه

اینکه ما تریا لیسیم دیا لکتیک و تاریخی - اساس فلسفی
مارکسیسم - با ایدآلیسم و متافیزیک - بیان فلسفی بهینگی کلیه
ادیان - در تضادی بنیادی قرار دارد نه مسئله ای نوونه امری
پوشیده است . لیکن آنچه در گذشته جنبش کمونیستی ایران بدرستی
روشن و حل نشد و اکنون نیزه مسئله چگونگی برخورد کمونیستها
به زمین بطور اعم و مذهب شیعه بمثابه مذهب اکثریت عظیمی
از توده های مردم ایران بطور اخص می باشد .
تقریباً در تمام ادوار گذشته این برخورد ها اکثرانادرست
و التقاطی بوده ، بدین معنی که با از موضع " چپ " انجام گرفته
است و با از بیگانه اپورتونیستی راست - چپ رویهای حزب
کمونیست ایران در زمان سلطانزاده در جنبش جنگل (بصورت
بستن ساجد) دیدیم مسئله ای را که حل نکرد هیچ ، توده ها
را نیز از کمونیستها دور کرد و حزب را با افراد کثاند ، حزب
توده این " پرچمدار مارکسیسم - لنینیسم " ! برعکس
عمل راه مخدوش کردن مرزهای مسلم و معض این نوابدشو -
لوژی را در پیش گرفت بطوری که در همان سالهای اول
تأسیس در ارگانهای اعلام کسر د که :

ب

"اکثر افراد حزب مسلمان و مسلمان زاده هستند و نسبت به شریعت محمد علاقه و حرمت خاصی دارند و هرگز راهی را که منافسی با این دین باشد نمی پیمایند و مرا می راکه با آن تضادی داشته باشد نمی پذیرند - مردم میفهمند که این نیرنگ سید (ضیاء الدین) و اعوان و انصار و این افراد اتهامات غیر وارد به حزب توده ایران يك جدال سیاسی ناجوانمردانه است و از قدیم الایام مرسوم بود که هر منادی حق آماج تیرهای تهمت قرار میگرفت و به تخلفات مذهبی متهم میشد" ("رهبر" شماره ۲۵۷ مورخ ۱۳۲۰/۱۴/۱۳۲)
و در " نامه مردم " شماره يك دوره پنجم - مورخ ۱۰ / ۱۰ / ۱۳۲۵ مینویسد :

"حزب توده ایران نه فقط مخالف مذهب نیست بلکه بمذهب بطور کلی و مذهب اسلام خصوصاً احترام میگذارد و بر روش حزبی خود را با تعلیمات عالیه مذهب محمدی منافسی نمیداند ، بلکه معتقد است که در راه هد فهای مذهب اسلام میکوشد - " تکیه از ما

و در سالهای اخیر نیز ناظر بر خورد های غیر کمونیستی سازمان مجاهدین " تحوّل ایدئولوژیک " یافته ، بسودیم که در تئوری و در عمل مشخص نشان دادند که از دیالکتیک مبارزه طبقاتی ، از تئوری معرفت مارکستی و در يك

کلام از مائریالیم همالکتیک و تاریخی ترکیبی بفاست
انحرافی دارند .

کمونیستهای واقعی نه زیر پرچم دین میخیزند و راه
باصلاح "سوازی" دین و پهل زدن دین دو جهان بینی
متضاد را در پیش میگیرند و نه بطور عام علیه دین اعلام جنگ
میدهند. چه و روش نخست به مقدوس کردن مرزهای دقیقاً
متمايز این دو جهان بینی و نتیجتاً بگمراه کردن و بی اعتماد
نمودن توده ها میانجامد و این ثانوی به جدا شدن توده ها
از کمونیستها و انفراد و انزوای اجتماعی آنان منجر میگردد.
لنین در همین اثر خود " در باره رابطه حزب طبقه
کارگر با دین " میگوید :

خروج بیدینی موسیال دموکراسی باید تابع وظیفه
عمده اش باشد و یعنی تابع گسترش مبارزه طبقاتی توده های
استثمار شونده علیه استثمارگران " . بنابراین مبارزه
علیه دین تنها در تبعیت از مبارزه دیگری ، مبارزه
عمده ای که همانا مبارزه طبقاتی توده های استثمار شونده
علیه استثمارگران است مفهوم و معنی میابد زیرا که
اساساً دین معلول است و نه علت ، شکل و قالب است و نه
ذات و جوهر و در جوامع طبقاتی مقوله ای روبنایی است
و کمونیستها بدون آنکه عمق و ریشه و سیر تاریخی

پدیدایش و رشد دین را بجهت علمی بررسی نمایند و بسندون
 آنکه سمت عمده مبارزه را متوجه پایه و ریشه این مکتب
 معنوی پرولتاریا و زحمتکشان کنند هیچگاه و هرگز قادر
 نخواهند شد ذهن توده ها را از این اعتقاد پاک سازند
 تا آنزمان که محیط و شرائط مناسب برای ادامه حیات و رشد
 بیشتر و اعتقادات دینی در جامعه موجود باشد از راه مبارزه
 ایندئولوژیک صرف و با از طریق اعمال قهر و زور نمیتوان
 آنها را از ذهن معتقدان زدود و بخودی خود نیز از بین
 نبرود و نخواهد رفت . دین و اعتقادات مذهبی اگر نه
 دومین ولی بهر رو از زمره پدیده های میسرند است که
 در آستانه ورود بشر به جامعه کمونیستی در معرفت او دیگر
 جایی برای زیست و رشد و نمو نخواهد یافت و تا ایجاد
 آنچنان جامعه ای نسلها کاربرد تلاش کمونیستها لازم است و
 يك دوره گذار تاریخی از سوسیالیسم به کمونیسم ، یعنی
 چندین نسل آموزش مبارزه طبقاتی در پراتیک مشخص به کار
 طبقاتی پرولتاریا ، چندین نسل آموزش و تشریح است
 سوسیالیستی در راستای ایجاد جامعه بدون طبقه - جامعه
 کمونیستی - چندین نسل فداکاری و مبارزه مستمر پرولتاریا
 و در پویش آنها آن کمونیستها لازم است تا کلیه شرایط مادی
 و ذهنی گذار از جامعه سوسیالیستی به جامعه کمونیستی

فراهم آید و آری يك مارش طولانی ه سخت و بفرنج بسوی
جامعه بدون طبقه و اینست آن واقمیتی که کمونیستها هر
گونه خیال خلاف آنرا باید از سر بیرون کنند. تغییرات
انقلابی مناسبات زیر بنائی جامعه، بخودی خود و بطور
مکانیکی و بلافاصله در روبنا تأثیر مستقیم و بلاواسطه
نمیگذارد. پیرویه انعکاس عناصر زیر بنائی جامعه در
روبنای آن نه يك پیرویه ساده بلکه بفرنج ه نه کوتاه بلکه
گاه بسیار هم طولانیست و پیرویه تغییر و تحول انقلابی
ایندئولوژی و جهان بینی بشر بفرنجترین و پیچیده ترین
پیرویه هاست. پیرویتاریخای متفکک در هر انقلاب و در
هر قدم و اقدام انقلابی در واقع با شمیرتولب میجنگه
از یکسو جنگ علیه دشمنان مشخص طبقاتی اش و از سوی
دیگر ستیز بی امان علیه بقایا و رسوبات کهن در معرفت
طبقاتی اش و این جنگ ثانویست که حتی پس از غلبه بر
دشمنان طبقاتی نیز باید در شرائط نوین و با عیسوه های
نوین ادامه یابد تا تضمین و پشتوانه ای گردد برای تثبیت
و تعکیم دستاوردهای انقلابی. از همین نظر گاه بود
که سارکس در "ایندئولوژی آلمان" تأکید کسرد:
"انقلاب تنها باین دلیل ضروری نیست که وسیله
دیگری برای سرنگون کردن طبقه حاکمه وجود ندارد بلکه

مضافاً با این دلیل ضرورت دارد که طبقه‌ای که طبقه دیگر را سرنگون میکند، جز از طریق یک انقلاب نمیتواند خود را از کثافات کهن برهاند و در نتیجه قادر گردد جامعه نوینی را بنیان نهد. * تکیه روی کلمات از ما

ترویج سوسیالیسم علمی را با ترویج آنتیسم بطور مکانیکی همسنگ و یکی دانستن، مبارزه طبقاتی را در کلیه سطوح و شئون آن عملاً تابع مبارزه علیه دین کردن، مرز بین متدین و روحانی آزاد میخواهد و مبارز را با مسلمان نمایان مرتجع و ضد انقلابی و آغوندهای جیره خوار درباری عملاً زدودن، علت اساسی عقب ماندگیهای فکری و ناآگاهی توده‌های مردم از مسائل سیاسی و اجتماعی را مطلقاً ناشی از تأثیر مستقیم مخدر دین دانستن متفاوت و تضاد اساسی بین شیوه و اسلوب مبارزه سوسیالیستی علیه دین و شیوه و اسلوب مبارزه بورژوازی علیه دین را ندیدن و درک نکردن، مرزهای مشخص و معین بین آنتیسم پرولتاریائی و آنتیسم بورژوازی و خرده بورژوازی را زدودن، نشان از بی‌نحانی ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی در شعور و عمل آنهاست؛ دارد که پرچم کمونیسم پر-مافرازندوراه و شیوه خلاف آنرا در پیش میگیرند.

از زمره مسائل و وظایف و مسئولیتهای سنگینی که در برابر جنبش نوین کمونیستی ایران قرار داده

ف
چگونگی حل مشخص مسئله برخورد کمونیستها با آن پرچمی
از اسلام است که علیه رژیم دیکتاتوری فاشیستی شاه،
علیه امپریالیسم جهانی و له آزادیهای دموکراتیک بدست
متدینین و روحانیون آزادبخواه و در يك کلام بدست جناح
مقاوم و مبارز مذهبی برافراخته شده است و پرچمی از
" اسلام " که بورژوازی لیبرال و بخش سازشکار مذهبی علم
کرده و میکوشند از رادیکالیزه شدن جنبشهای دموکراتیک
توده های خلق جلو گیرند و آنرا بسود خود، بسود ارتجاع
و در جهت سازش با دشمنان خلق منحرف کنند و دوبرچمی
که از لحاظ خصالت دموکراتیک و ضد امپریالیستی کاملاً
با یکدیگر در تضادند، یکی پرچمی که در اردوی مبارزان
دموکراتیک - ضد امپریالیستی توده های خلق در اهتزاز
است و دیگری پرچمی که در جبهه ضد خلق قرار دارد.
کمونیستهای ایران بدون شك از مبارزه ای که هم اکنون زیر
پرچم نخستین یعنی پرچم اسلام مبارزان انجام میگردد
صمیمانه و صادقانه پشتیبانی میکنند و در عین حال صریح
و روشن نیز اعلام میدارند که این بمعنای پشتیبانی از دین
نیست بلکه بمفهوم حمایت بیدریغ از مبارزه ایست که
خصالت دموکراتیک و ضد امپریالیستی دارد و پشتیبانی
آنها از مبارزان زیر این پرچم نیز دقیقاً پشتیبانی

از متحدین معروط و معینی است که عملاً در جبهه مبارزات دموکراتیک - ضد امپریالیستی توده های خلق علیه دشمن مشترك و مشخص خلق مبارزه میکنند و قربانی میدهند. حال آنکه کمونیستهای ایران بحق سرچم دوم را که سرچم تسلیم و سازش با ارتجاع داخلی، رژیم نیکتانوری فاشیستی شاه و امپریالیسم است افشاء میکنند و ماهیست ارتجاعی و ضد انقلابی آنها در پراتیک مبارزات توده‌ها^ی خلق بر ملا میسازند و درست علیه این سرچم و فقط این سرچم است که اعلام جنگ میدهند و اعلام جنگی با سرچم روشن طبقاتی.

مارکسیسم علم است و این علم نه ماورا طبقات قرار دارد و نه در خدمت کلیه طبقات است، تنها علم رهایی پرولتاریا و فقط پرولتاریا و زحمتکشان است. تنها جهان بینی و سلاح مبارزه طبقاتی پرولتاریاست و درست بآنجهت که علم است التقاط ناپذیر است و اینها همه الفبای مارکسیسم است، پس تا آنجا که مربوط به مسئله ایدئولوژی و جهان بینی پرولتاریاست، کمونیستها با هر ایدئولوژی دیگر و از جمله با ایدئولوژی دین خط فاصل و مرز دقیق و روشن دارند و تا آنجا که مربوط به مسئله مبارزه عوالمیالیتی پرولتاریا میشود

کمونیستها بروشنی واقفند که طبقه کارگر در این مبارزه تنهاست، چه انقلاب سو سیالیستی تنها امر تاریخی این طبقه است. و اما آنچه مربوط به مبارزه دموکراتیک میشود، این دیگر مبارزه‌ای نیست که منحصر به پرولتاریا باشد، سایر اقشار و طبقات خلقی نیز در آن فعالانه شرکت میکنند، فداکاری میکنند، قربانی میدهند، و البته اهداف مشخص و معین قشری و طبقاتی خود را نیز دنبال میکنند.

• اگر اقشار دیگری از اجتماع باین مبارزه و باین انقلاب روی آورند و بآن یاری رسانند - و تاریخ نشان داده که روی می‌آورند - در حقیقت جبر تاریخ آنها را باین سمت سوق داده است، در واقع آنها اجباراً بصفوف پرولتاریا کشیده میشوند تا حتی خود را از زوال حتمی برهانند و بهمین دلیل است که مارکس و انگلس در "مانیفست حزب کمونیست" تأکید میکنند که:

"بین همه طبقاتی که اکنون در مقابل بورژوازی قرار دارند تنها پرولتاریایک طبقه واقعا انقلابی است. تمام طبقات دیگر، بر اثر تکامل صنایع بزرگ راه انحطاط و زوال می‌پیمایند و حال آنکه پرولتاریا خود ثمره و محصول صنایع بزرگ است."

حرکت فعال و خلاق کمونیستها و پیشگامان صلح خلق در
 این بخش از مبارزات خلق - مبارزات دموکراتیک -
 ضد امپریالیستی - درست باین جهت است که در مرحله
 کنونی - مرحله انقلاب دموکراتیک نوین - امر پیشبرد
 مبارزات سوسیالیستی پرولتاریا از امر مبارزات
 دموکراتیک و ضد امپریالیستی خلق ، از شرکت فعال
 در زماندهی و هدایت مبارزات سیاسی توده های خلق
 جدائی ناپذیر است . این دو امر در مرحله کنونی یک
 واحد کل را تشکیل میدهند و در پیوندی ناگستنی بایکدیگر
 قرار دارند ، بدون درک عمیق نزدیکی و تفکیک ناپذیری
 و هموستگی این دو مبارزه و در عین حال تفاوت و فرق
 بزرگ این دو وظیفه و فعالیت انقلابی ، یقیناً کمونیستها
 قادر باتخاذ سیاست و تاکتیکهای صحیح نخواهند بود ،
 یا دچار انحراف به " چپ " خواهند شد و یا در
 منجلا ب اپورتونیزم راست فرو خواهند رفت .
 در شرایط کنونی که جنبش دموکراتیک - ضد
 امپریالیستی توده های خلق وسعت و عمق بیسابقه ای
 یافته ، سنگینی بار مسئولینهای کمونیستها نیز بیشتر از
 هر زمان گذشته است ، هر انتخاب کوچک ، هر قدم و هر
 شعار و اتخاذ هر سیاست و تاکتیک نسنجیده ، مشکلات

و ضربات و شکستهای بزرگی را بدنبال خواهد داشت. هم
 اکنون ما شاهد آن هستیم که بخشی از مبارزان خلق که
 زهر سرچشم مذهب له سرنگونی قهرآمیز رژیم دیکتاتوری
 فاشیستی شاه بهکار میکند و جناح راندیکال مذهبی را
 تشکیل میدهد و تشکل سیاسی و سازمانی‌های تحت نام
 " سازمان مجاهدین خلق " میباشد به کمونیستهای
 واقعی برخوردی خصمانه ندارد و متقابلاً جنبش نوپس
 کمونیستی ایران نیز در قبال آن موضعی کاملاً دوستانه
 داشته و ضمن دفاع از استقلال ایدئولوژیک - سیاسی -
 سازمانی خود، امر استقلال ایدئولوژیک - سیاسی و سازمانی
 این بخش از مبارزان خلق را همواره محترم شمرده است،
 لیکن در عین حال ما شاهد برخورد های خصمانه جریانیهای
 دیگر مذهبی نیز بوده و هستیم که آنتی کمونیسم در آنها
 ریشه های عمیق دارد. کمونیستها، مسلح به سلاح علمی
 هستند و با اطمینان و اعتقاد کامل به قاطعیت و برندگی
 سلاحشان در این صحنه از مبارزه طبقاتی پرولتاریا
 نیز بیشتازند. بنابراین از جمله ایدئولوژیک، از جانب
 مذهب نهراسی دارند و نه شکوه‌ای، اما مبارزه ایدئولوژیک
 علیه کمونیسم و جهان بینی پرولتاریا را نمیتوان پوششی
 برای تخطئه مبارزه کمونیستها قرار داد. کمونیستهای

ل

که دشمن بی تزلزل و پویگیر و آشتی ناپذیر هرگونه و مطلقا هر گونه ستم و استثمار طبقاتی هستند ، دشمن بی امان امپریالیسم ، صهیونیسم و کلیه مترجمین جهان هستند دشمن کلیه دشمنان سرولتاریا و زحمتکشان جهان هستند و سراسر حیات و وجود اجتماعیشان در ستیز و تضادی آنتاگونیستی با همه بهره‌کشان و حتمگران و هر سیستم بهره‌کشی و استثمار است . چگونه میتوان شاهد و ناظر کشتار کمونیستهای واقعی ایران در خیابانها ، در شکنجه - گاهها و در میدانهای تیر بود و آنان را همست رژیسم فاشیستی شاه و امپریالیستها و صهیونیستها دانست ، چگونه میتوان مقاومت و شهادت و جرات بی نظیرهزاران زندانی کمونیست را در زندانهای رژیم خونریز و سفاک شاه دید و شنید و مهذا چشم بینا برای تشخیص دوستان واقعی خلق از دشمنان حقیقی خلق نداشت . کمونیستها بشهادت تاریخ همواره در پیشاپیش سرولتاریا و توده‌های زحمتکش سازندگان آگاه و پاکباز تاریخ‌اند و توده‌ها آن را که با او می‌رود نیک میشناسند و عزیز و گرامی اش میدارند . خواه کمونیست باشد و خواه مبارز آشتی ناپذیر مذهبی .

ترجمه دو اثر از لنین "سوسیالیسم و دین" و "در باره رابطه حزب طبقه کارگر با دین" که برای نخستین بار بفارسی برگردانده و منتشر میشود قدمی است در جهت اشاعه معیارهای عام مارکستی - لنینستی در باره مسئله رابطه سوسیالیسم با دین و چگونگی برخورد کمونیستها با دین .

ما یقین داریم که کمونیستهای واقعی ایران معیارهای عام و خطوط اساسی مطروحه در این دو اثر را خلاقانه با شرایط ویژه جامعه ما تطبیق خواهند داد و این آموزه لنین را همواره بخاطر خواهند داشت که :
 " ترویج تئوریک آنتیسم ، یعنی در هم شکستن معتقدات دینی در بین اقشار معینی از پرولتاریا را با کشیدن یک مرز مطلق و غیر قابل عبور ، از ثمره و از جریان و شرائط مبارزه طبقاتی این اقشار جدا نمودن ، بمعنسی غیر - دیالکتیکی فکر کردن ، بمعنی مرز مطلق ساختن است - مرزی که متحرک و نسبی است - بمعنی از هم گسستن قهری چیز است که در واقعیت زنده ناگستنی است ."

انتشارات خلق

ی
 بهائیز ۱۳۵۷ خورشید

سوسیالیسم و دین

جامعه مدرن تماماً بر پایه استثمار توده های عظیم طبقه کارگر توسط اقلیت ناچیزی از مردم ، که به طبقه ملاکان و سرمایه داران تعلق دارند ، بنا گردیده است . این یک جامعه برده داریست ، زیرا کارگران " آزاد " که تمام عمر خود را برای سرمایه کار میکنند ، فقط " حق " برخورداری از آنچنان وسائل معاشی را " دارا هستند " ، که برای معیشت بردگان مولد سود و بمنظور تضمین و جاودانگی بردگی سرمایه داری ضروری میباشد .

ستم اقتصادی بر کارگران ناگزیر مسبب و موجب همه انواع ممکن ستم سیاسی و تحقیر اجتماعی ، خفونت و رکود زندگی معنوی و اخلاقی توده هاست . کارگران میتوانند برای مبارزه با طایفه های اقتصادی خویش آزادی سیاسی کمتر یا بیشتری بدست آورند ، ولی تا زمانیکه قدرت سرمایه رنگین نشده ، هیچگونه آزادی ای قادر نیست آنها را از فقر و بیکساری و ستم برهاند . همین یکی از انواع گوناگون یوغ معنویست که همه جا بر توده های خلق ، که در اثر کار دائمی برای دیگران ، در اثر فقر و عزلت تحت فشار اند ، سنگینی

میکند . همانطور که اعتقاد بخدا یان و شیاطین و معجزات و غیره مولود عجز انسان وحشی در مبارزه با طبیعت است ، عجز طبقات استثمار خونده در مبارزه علیه استثمارگران نیز ناگزیر موجد اعتقاد بزندگی بهتر پس از مرگ است . دین یکی که تمام عمر زحمت میکند و در فقر بسر میبرد ، میآموزد که در این دنیا مطیع و صبور باشد و با امید بهاداش آخرت تسلی اش میدهد ؛ ولی دین بکسانیکه از قبیل کار دیگران زندگی میکنند ، میآموزد که در این دنیا صدقه دهند ، بدینسان پانها برای وجود سراپا استثمارگرشان توجیه پس ارزانی عرضه میکند و جواز ورود به سعادت اُخروی را ببهای قابل پرداخت بایشان میفروشد . دین تپه‌ک خلق است . دین نوعی مغز ممنوعیت ، که بردگان سرمایه سیمای بشری خود و خواسته‌هایشان برای يك زندگی کم و بیسخت در خور انسان را در آن غرقه میازد .

آن برده‌ایکه به بردگی واقف شده و برای رهائی خویش بها خواسته است ، دیگر به نیمی از بردگی خاتمه داده است . کارگر مدرن و آگاه که توسط فابریک صنایع بزرگ تربیت و در اثر زندگی شهری روشن شده است ، تعصبات دینی را با تحقیر از خود دور میکند ، بهشت را به کشتیان و مؤمنین بسوزد و وا میگذارد و برای نیل بزندگی بهتر در همین دنیا مبارزه

مینماید . پرولتاریای مئورن به سو سبالیم روی میآورد ، زیرا که سو سبالیم علم را در خدمت مبارزه او علیه اوهام دینی قرار میدهد و کارگران را با مشکل کردن در مبارزه‌ای در این دنیا جهت یک زندگانی بهتر زمینی ، از اعتقاد بزندگی آنجهانی آزاد میکند .

سو سبالیستها معمولا موضع خود را نسبت به دین با این کلمات بیان میکنند : اعلام دین بمثابة امری خصوصی . البته باید معنی این کلمات دقیقا تشریح گردد تا هیچگونه سوء تعبیری پیش نیاید . ما طالب آنیم که دین در قبضه دولت امری خصوصی باشد ، ولی در مقابل حزب ما بهیچوجه نمیتواند بمثابة امری خصوصی تلقی شود . دین نباید هیچگونه ربطی بدولت داشته باشد ، مجامع دینی نیز نباید با قدرت دولت مربوط باشند . هر کس باید کاملاً آزاد باشد ، از هر دین دلخواه جانبداری کند یا اصلا هیچ دینی را برسمیت نشناسد ، بدینمعنی که آتئیست باشد ، چیزی که قاعدتا هر سو سبالیستی هست . هر گونه تبمیه حقوقی میان اتباع کشور بر مبنای اعتقادات دینی شان مطلقا غیر مجاز است . حتی ذکر دین اتباع کشور در اسناد اداری باید بلا شرط لغو گردد . هیچگونه کمک مالی به کلیسای دولتی ، هیچگونه کمک مالی از جانب ارگانهای دولتی به مجامع

کلیسائی و پهنی نباید انجام گیرد؛ این مجامع با اید اتحادیه هائی شوند کاملاً آزاد و مستقل از قدرت دولتی و مرکب از افراد همفکر - فقط اجرای تام و تمام این مطالبات میتواند بآن گذشته عزم آور و لعنتی ای خاتمه دهد که بر آن کلیسا بر وابستگی بند و وار بدولت بود و مردم روسیه بر وابستگی بند و وار به کلیسای دولتی بسودند گذشته ای که در آن قوانین انکیزیسیون^۱ قرون وسطائى وجود داشتند و اجرا میشدند (تا امروز هم در کتب قوانین جزا و مجع القوانين ما نگهداشته شده اند) و افراد بدلیل اعتقادات یا بی اعتقادهایشان تحت تعقیب قرار میگرفتند و بوجدان انسانها تجاوز میشد و مشاغل گرم و نرم و درآمدهای دولتی با میزان توزیع این یا آن مخدر کلیسای دولتی در پیوند بود . آنچه که هرولتاریهای و سوسیالیست از دولت و کلیسای امروزی طلب میکنند اینست : جدائی کامل کلیسا از دولت . انقلاب روسیه باید باین خواست بمشایسه

• inquisitorisch انکیزیسیون از نظر تاریخی به دستگاهی از کلیسای کاتولیک اطلاق میشد که " شرکین " را تعقیب میکردند است . امروز بمعنی تفتیش عقاید است . توضیح مترجم

جز لا ینفک آزادی سیاسی و تحقق بخشد . انقلاب روسیه از این لحاظ بخصوص در موقعیت مناسبی قرار دارد ، زیرا ساختمان بوروکراتیک منفور دولت پلیسی و بردوار مطلقه ، خود در میان روحانیت نارضایتی ، غلبان و خشم ببار آورده است . حتی روحانیت متعصب روسیه با وجود نادانسی و فرومایگی ، اینک با طوفانی که نظام کهن قرون وسطائی در روسیه فرو ریخته شد ، بیدار میشود . حتی آنها هم بنحسار آزادی می پیوندند و علیه ساختمان بوروکراتیک و خودکامگی کارمندان ، علیه مأموریتهای جاسوسی پلیسی که « خادمین خدا » مجبور با انجامشان میشوند ، اعتراض میکنند . ما سوسیالیستها باید از این جنبش پشتیبانی کنیم ، بدینمعنی که مطالبات روحانیون صادق و خرافتمند را تا بآخر هدایت نمائیم و وادارشان سازیم وقتی که از آزادی صحبت میکنند سر حرفشان بایستند و از ایشان بخواهیم که قاطعانه هرگونه پیوند میان دین و پلیس را از هم بگسلند . باید بآنها خطاب کنیم : با شما صادق هستیم که در اینصورت بایستی موافق جدائی کامل کلیسا از دولت ، و مدرسه از کلیسا و موافق اعلام بدون قید و شرط دین بمنابله امری خصوصی باشید . یا اینکه شما این مطالبات مجدانه برای آزادی را قبول ندارید ، در آنصورت سلما هنوز اسیر سنتهای

انکهزیمون هستند ، پس کماکان بمشاغل گرم و نرم دولتی خود و در آمد های دولتی چسبیده اید ، پس سلما به نیروی سلاح معنوی خویش اعتقاد ندارید و هنوز هم بگرفتن رشوه از دولت ادامه مید هید . در این صورت کارگران آگاه سرتاسر روسیه جنگی بیرحمانه را علیه شما اعلام میکنند . برای حزب پرولتاریای سوسیالیست این امری خصوصی نیست ، حزب ما سازمانیست متشکل از مبارزین آگاه و پیشرو طبقه ، برای رهایی طبقه کارگر . چنین سازمانی نمیتواند و نباید نسبت به کور زنی ، نسبت به جهالت یا ظلمت گرائی در قالب اعتقادات دینی ، برخورد بی تفاوت داشته باشد . ما مطالب جدائی کامل کلیما از دولت هستیم تا علیه او امام دینی با سلاح معنوی صرف و فقط سلاح معنوی ، یعنی با مطبوعاتمان و کلامان مبارزه نمائیم . اما ما سازمان خود ، یعنی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه را از جمله درست برای یکچنین مبارزه ای علیه هر گونه تحمیلی دینی کارگران تأسیس کرده ایم . برای ما مبارزه ایندلوژیک امری خصوصی نیست ، بلکه امریست مربوط به کل حزب و کل پرولتاریا .

اگر چنین است ، پس چرا در برنا مذهب خویش اعلام نمیکنیم که آنتیست هستیم ؟ چرا ما از ورود مسیحیان و خدا پرستان به

حزب خود ممانعت نمی‌نمائیم ؟

پاسخ باین سؤال تفاوت بسیار مهم بین طرح بورژوا-
دموکراتیک و سوسیال دموکراتیک مسئله دین را روشن
میکند .

برنامه ما تماماً مبتنی بر جهان بینی علمی و بر حقیقت
جهان بینی ماتریالیستی است . از اینرو توضیح برنامه ما
ضرورتاً توضیح ریشه های واقعی تاریخی و اقتصادی او هام
دینی را نیز در بر دارد . ترویج ما ضرورتاً ترویج آنتیسم
را هم شامل می‌شود ؛ انتشار ادبیات علمی مناسب که
تا کنون از جانب حکومت مطلقه فئودالی اکهدا ممنوع بوده
و تمقیب می‌شده است ، اینک بایستی شاخه ای از کار حزب
ما را تشکیل دهد . اکنون باید احتمالاً از اندرزی کسی
انگلس زمانی به سوسیالیستهای آلمان دایر به ترجمه و
انتشار وسیع ادبیات روشنگران و آنتیستهای قرن ۱۸ فرانسه
فاده بود و پیروی کنیم . (۱)

همینا بهیچوجه نباید دچار این انحراف شویم که مسئله
دین را مجرداً بیدالیستی مسئله ای زیباب‌خرد و خارج از مبارزه

(۱) ف - انگلس *Flüchtlinge literatur* مجموعه

آثار ک . مارکس ، ف . انگلس

طبقاتی مطرح سازیم ، کاری که دموکراتهای رادیکال که از میان بورژوازی برخاسته اند ، اغلب انجام میدهند . در جامه‌ای که بر اساس اعمال ستم بی حد و مرز خشونت نسبت به توده های کارگر بنا گردیده ، اعتقاد به زودن تمصیبات یعنی از طرفی صرفاً ترویجی ، احمقانه است . فراموش کردن این مطلب که یوغ دین که بر گرده بشریت سنگینی میکند فقط محصول و انمکاس یوغ اقتصادی نرون جامعه میباشد ، بلاهت بورژوازی است . تا وقتی که پرولتاریا از طریق مبارزه خود علیه نیروهای ظلمانی سرمایه داری روشن نشود ، توسط هیچ جزوه ای و بوسیله هیچ ترویجی نمیتوان او را روشن کرد . وحدت در این مبارزه واقعا انقلابی طبقه ستم دیده بخاطر ساختن بهشت روی زمین برای ما مهمتر از وحدت عقیده ی پرولتاریا در باره بهشت در آسمان است .

اینست سبب اینکه چرا ما از آنتیسم خود در برنامه مان سخنی نمیگوئیم و نباید بگوئیم ، اینست سبب اینکه چرا مانع نمیشویم و نباید مانع بشویم که پرولتاریائی که هنوز بقایائی از تعصبات کهنه را حفظ کرده اند ، بحزب ما روی آورند . ما پیوسته جهان بینی علمی را ترویج میکنیم و باید با ناپه گیری هر " مسیحی " مبارزه نمائیم . اما این بهیچوجه بدان معنی نیست ، که مثله دین در

مبارزهٔ ایندئولوژیک با ایستی در ردیف اول اهمیت قرار گرفته
 جائیکه بهیچوجه غایب نباشد. و نیز بهیچوجه بدان معنی
 نیست که اجازه دهیم نیروهای واقعا انقلابی مبارزه
 اقتصادی و سیاسی، بر سر نظریات از لحاظ اهمیت درجه سوم
 یا خواستهای نابخردانه‌ای که به سرعت هر گونه اهمیت
 سیاسی را از دست میدهند و در سیر تکامل اقتصادی
 بزودی به زباله‌دان ریخته خواهند شد، دچار تفرقه گردند.
 بورژوازی ارتجاعی در همه جا کوشیده و اکنون نیز نزد ما
 تلاش را آغاز کرده است که به منظور منحرف ساختن توجه
 توده‌ها از مسائل واقعا مهم و اساسی اقتصادی و سیاسی،
 باختلافات مذهبی دامن زند، مسائلی که پرولتاریای سراسر
 روسیه با بهم پیوستن خویش در مبارزه انقلابی بهیچ عملا در حال
 حل آنست. این سیاست ارتجاعی تفرقه افکنی میان
 نیروهای پرولتاری که امروز عمدتا در پوگروم^۱ باندهای سیاه
 ظاهر میابد، با احتمال زیاد میتواند فردا اشکال خلیفه
 گرانه تر دیگری نیز بخود بگیرد. ما در هر حال از طریق
 ترویج آرام، بهیچگونه و بر دبارانه همبستگی پرولتاری

• Pogrom تحریک مردم علیه گروهی سیاسی و مذهبی یا
 ملی. (این لغت روسی است و در سایر زبانها به همین صورت میاید)

و جهان بینی علمی - ترویجی که از هر گونه دامن زدن بسط
 اختلافات عقیدتی فرعی مبرا است ، با این سیاست
 ارتجاعی مقابله خواهیم کرد .
 پرولتاریای انقلابی موفق خواهند شد که دهن را در ارتباط با
 دولت ، مسئله ای واقعاً عمومی بدل سازد . و در تحت چنین رژیم
 سیاسی ، که کثافات قرون وسطائی از آن زدوده شده باشد ،
 پرولتاریا برای از میان برداشتن سرنگی اقتصادی
 این سرچشمه واقعی تحمیل دینی بشریت ، مبارزه ای
 وسیع و آشکار را پیش خواهد برد .

این اثر نخستین بار در زندگی نویسنده
 شماره ۲۸ بتاریخ ۳ دسامبر
 ۱۹۰۵ با مضاء ن . لنین چاپ شد .
 مجموعه آثار جلد ۱۰ صفحه ۷۰ تا ۷۵ .

درباره رابطه حزب طبقه کارگر با دین

نطق سورکف* نماینده مجلس در دوما ضمن بررسی بودجه انجمنهای دینی و انتشار این سخنرانی و سخنرانی‌هایی که در جریان بررسی طرح این نطق در فراکسیون ما در دوما ایراد شده بود، مسئله حاد و درست در این موقع حائز کمال اهمیت را مطرح کرده است و امروز بدون تردید علاقه بهمه آنچه که با دین بستگی دارد محافل و هیئتی از «جامعه» را در بر گرفته است. این علاقه همچنین در میان روشنفکران نزدیک به جنبه کارگری و نیز در برخی از محافل کارگران گسترش یافته است. و سوال دموکراسی بلا شرط موظف است رابطه خود را با دین روشن بیان کند. تمام جهان بینی سوسیال دموکراسی بر سوسیالیسم علمی یعنی مارکسیسم بنا گردیده است. اساس فلسفی مارکسیسم را همانطور که مارکس و انگلس بارها توضیح داده اند، ماتریالیسم دیالکتیک تشکیل میدهد، که سنت‌های تاریخی ماتریالیسم قرن ۱۸ فرانسه و نیز ماتریالیسم فویرباخ در

* سورکف نماینده حزب سوسیال دموکرات کارگری (ب) در دوما^{سوم}

آلمان (نیمه اول قرن ۱۹) را بطور همه جانبه در بر سر
میگیرد ، ماتریالیسم است بدون قید و شرط آتئیست و
دشمن قاطع هر گونه دین . با ناآوری کنیم که سر تا سر
« آنتی دورینگ » انگلیس - که مارکس دست نویس آنرا
خوانده است - دورینگ ماتریالیست و آتئیست را به
نا پیگیری در ماتریالیسم متهم میکند . و نشان میدهد
که چگونه دورینگ درجهای برای دین و فلسفه دین بساز
میگذارد و یادآوری کنیم که انگلیس در اثر خود در باره
لودویگ فوهرباخ او را متهم میکند که مبارزه وی علیه
دین نه بمنظور طرد آن ، بلکه بغا طرنو سازی آن ، بغا طر
بنای دینی نو و « عالیتر » است و نظائر آن . این گفته
مارکس که دین برای خلق بمنزله ثرباک است ، متون
اساسی کل جهان بینی مارکسیسم را در مسئله دین تشکیل
میدهد . (۱) مارکسیسم کلیه ادیان امروزی ، کلیسا ها
و کلیه سازمانهای دینی را همواره بعنوان ارگانهای
ارتجاع بورژوازی تلقی میکند که مدافع استثمار را ندو و طبقه دارند
طبقه کارگر را تحمیق نمایند و در ظلمت نگهدارند .
برضمن انگلیس کوشش کسانی را که میخواستند با گنجاندن
اقرار مستقیم به آتئیسم در برنامه حزب طبقه کارگر بمعنای
اعلام جنگ علیه دین ، خود را « چپ تر » یا « انقلابی تر »

از سوی شمال دموکراسی بنمایانند و بکرات محکوم کرده است. او در سال ۱۸۲۷ هـ هنگامیکه در بارهٔ بهانهٔ مسروف آوارگان بلا نکبت کمون - که بعنوان مهاجران سیاسی در لندن زندگی میکردند - سخن میراند، اعلام جنگ بر مسروف صدای آنان را علیه دین حماقت دانست و توضیح داد که، «یک چنین اعلام جنگی مهمترین وسیله برای احیا کردن تعادل به دین است و زوال واقعی آنرا مشکل میسازد». انگلیس بلا نکبت‌ها را سرزنش میکرد، که آنها نمیخواهند این نکته را درک کنند، که تنها مبارزهٔ طبقاتی توده‌های کارگر - مبارزه‌ای که اقبال وسیع پرولتاریا را بطور همه جانبه در پراتیک اجتماعی آگاهانه و انقلابی قرار میدهد - قادر است توده‌های تحت حتم را واقعاً از یوغ دین برهانند. حال آنکه جنگ علیه دین را وظیفهٔ سیاسی حزب طبقه کارگر اعلام کردن یک جمله پردازشی آنارشستی است؛ (۲) و در سال ۱۸۲۷ انگلیس در «آنتی دورینگ» در حالیکه حقیقی کوچکترین گذشتهای دورینگ فیلسوف را در قبال ایدآلیسم و دین بمرحمانه بر ملا کرد، آینده بظاهر انقلابی دورینگ مبنی بر قتلن کردن دین در جامعه سوسیالیستی را نیز بهمان شدت محکوم نمود. از نظر انگلیس یک چنین اعلام جنگی علیه دین بمعنای تکرار حماقتی است که بیسارک در مبارزه

خود علیه کلریکالها مرتکب شد یعنی " در حماقت از بیسمارک جلو زدن " (منظور " مبارزه فرهنگی " رسوائی است که بیسمارک در سالهای هفتاد از طریق تعقیب پلیسی کاتولیسیم علیه حزب آلمانی کاتولیکها یعنی حزب " مرکز " برآه انداخت) .

بیسمارک با این مبارزه کلریکالیسم ستیزه جو را تقویت کرد و فقط با مر فرهنگ واقعی صدمه زد ، زیرا بجای اختلافات سیاسی اختلافات دینی را بصف مقدم کشاند و بدینطریق توجه برخی از افسار طبقه کارگر ودموکراسی را از وظایف مبرم انقلابی و مبارزه طبقاتی بیک مبارزه کاملاً سطحی و فریبکارانه بورژوائی علیه کلریکالیسم منحرف کرد ، انگلس دورینگ را که میخواست ماورا انقلابی باشد متهم میکرد که میخواهد همان حماقت بیسمارک را بعکلی بهگرتکرار نماید ، و از حزب طبقه کارگر میخواست که با بردباری بکار سازماندهی و روشنگری پرولتاریا بپردازد - کاریکه به زوال دین میانجامد - ونباید خود را بدام ماجراجوئیهای بیک جنگسیاسی علیه دین بیندازد . (۳) این برداشت بسا گوشت و خون سوسال دموکراسی آلمان در هم آمیخته است و برای مثال آنها برای فعالیت آزاد ژورنالیستها وپژمهری آنها در آلمان و برای لغو کلیه اقدامات دایر به مبارزه

پلیسی علیه این ویا آن دین موضع گرفتند • تاکتیک سیاسی
 و سیال دموکراسی در این بند معروف از برنامه ارفورت
 (۱۸۹۱) ممین شده است • اعلام دین بمثابة امری خصوصی
 اما در این فاصله این تاکتیک به کلیشه ای بسند

شده و هم اکنون تعریف نویسی از مارکسیم را در جهت
 متضاد با آن ، یعنی در جهت اپورتونیسیم بوجود آورده است •
 برخی این جمله برنامه ارفورت را طوری تفسیر میکنند که
 گویا ما و سیال دموکراتها و حزب ما ، دین را بمثابة
 امری خصوصی تلقی میکنیم ، گویا برای ما و سیال
 دموکراتها ، و برای حزب ما ، دین امری خصوصی است •
 انگلس در سالهای خود ، بدون اینکه وارد جدل مستقیم
 علیه این ترک اپورتونیستی خود ، موضعگیری قاطع علیه آنرا
 نه در شکل مجادله ، بلکه بشكل مثبت آن ضروری دانست و
 و در واقع انگلس آگاهانه در این توضیح این مسئله را بر-
 جسته نمود که و سیال دموکراسی دین را در قبال دولت
 بمثابة امری خصوصی تلقی مینماید ، (۴) ولی بهیچوجه در
 قبال خود ، بهیچوجه در قبال مارکسیم و بهیچوجه در قبال
 حزب طبقه کارگر چنین تلقی نمی نماید •

این تاریخ ظاهری موضعگیری مارکس و انگلس در قبال مسئله
 دین است • بنظر کسانی که به مارکسیم برخوردی سطحی

دارند ، بنظر کسانی که نمی توانند و یا نمی خواهند فکر کنند ، این تاریخ بمثابه کلاف سر در گمی از تضاد ها و تزلزل های مارکسیسم جلوه میکند : یعنی بعنوان ملقمه ای از آتشیسم " قاطع " و " گذشت " در قبال دین ، بمثابه نوعی نوسان " غیر اصولی " میان جنگ ۱۰۰۰۰۰ انقلابی علیه خدا و تلاش های بزدلانه ، بمنظور " حرف زدن طبق مزه دهان " کارگران مذهبی و ترس از بوحشت انداختن آنان و غیره و غیره مینماید .

در لغظی های ادبیات آنارشیستی میتوانیم جملات بسیاری از این نوع علیه مارکسیسم یافت .

حتی آن کسی هم که فقط تا حدی قادر است مارکسیسم را بطور جدی درک کند ، در باره پایه های فلسفی آن و نیز تجربیات سوسیال دموکراسی جهان تعمق نماید ، چنین کسی بسادگی در مهابد ، که تاکتیک مارکسیسم در قبال دین کاملا قاطع بوده و کلیه جوانب آن از اساس از طرف مارکس و انگلس در نظر گرفته شده است ، و آنچه که از جانب افراد ناعسی و بی غیر نوسان نامیده میشود ، یک نتیجه مستقیم و اجتناب ناپذیر ماتریالیسم دیالکتیک است .

اعتباهی اساسی است اگر خیال کنیم که ، موضع به پندار آنان " تعدیلی " مارکسیسم در قبال دین ، ناهمی از باعطلاح ملاحظیات " تاکتیکی " - بمفهوم تلاش برای " ترساندن " و غیره -

میباشد . بر عکس و منی سیاسی مارکسیسم در مورد این مسئله
 نیز در پیوندی ناگستنی با پایه‌های فلسفی اش قرار دارد .
 مارکسیسم ماتریالیسم است . از اینرو همانند ماتریالیسم
 انسیکلوپدیستهای قرن ۱۸ و با ماتریالیسم فویرباخ ، دشمن
 بی‌امان دین میباشد . در این تردیدی نیست . ولی
 ماتریالیسم دیالکتیک مارکس و انگلس از هر ماتریالیسم
 انسیکلوپدیستها و ماتریالیسم فویرباخ فراتر می‌رود ، زیرا
 ماتریالیسم دیالکتیک ، فلسفه ماتریالیستی را در زمینه
 تاریخ و در عرصه علوم اجتماعی بکار می‌برد . ما باید علیه
 دین مبارزه کنیم . این الفبای تمام ماتریالیسم و هر نتیجه
 الفبای مارکسیسم است . ولی مارکسیسم ، ماتریالیسمی
 نیست که در حد الفبا باقی مانده باشد . مارکسیسم فراتر
 می‌رود . مارکسیسم می‌گوید : مبارزه علیه دین را باید دیرک
 کرد ، لیکن برای این منظور ضروریست ، که منشأ اعتقادات
 و دین موجود در میان توده‌ها را ماتریالیستی توضیح داد .
 مبارزه علیه دین را نباید به ترویج مجرد ایندئولوژی دیرک
 محدود کرد ، این مبارزه را نباید بیک جنبه سطحی از ترویج
 تنزل داد ، بلکه باید با پراتیک مشخص جنبشی طبقه‌سای
 پیوند داده شود که هدفی از بهین برین ریشه‌های اجتماعی
 دین است .

چرا دین هنوز در اقطار عقب افتاده پرولتاریای شهری، در اقطار وسیع نیمه پرولتاریا و همچنین در میان بخش اعظم توده های دهقانی زمیندار دارد؟ باین سؤال، پیوسته پروژوا، عنصر رادیکال، ویا مائریالیست پروژوا چنین پاسخ میدهد: علت جهالت توده های مردم است. بنا براین مرگ بر دین، زنده باد آنتیسم، و وظیفه عمده ما عبارتست از اشاعه بینشهای لامذهبی. ولی مارکسیست میگوید: این غلط است، یک چنین برداشتی، فرهنگ آوری سطحی و محدود پروژوا نیست. یک چنین برداشتی ریشه های دین را، نه به طور اساسا کافی، نه مائریالیستی، بلکه ایدئالیستی توضیح میدهد. در کشورهای سرمایه داری مدرن، این ریشه ها به طور عمده حسالت اجتماعی دارند. عمیق ترین ریشه دین در ستم اجتماعی بر توده های زحمتکش قرار دارد. در نا توانی بظاهر کامل آنان در قبال نیروهای فرمانروای کورسرمایه - داری، که برای انسانهای زحمتکش ساده، هر روز و هر ساعت هزاران بار بیشتر از هر گونه حادثه غیر مترقبه ای، چون جنگ، زلزله و غیره... مهیب ترین رتجها و غیر انسانی ترین عذابها را فراهم میسازد.

" ترس خدایان را آفریده است." ترس از تأثیر کور قدرت سرمایه - کور، زیرا که تأثیر آن نمیتواند از جانب

توده های مردم پستیپستی خود و پرولتر و خرده مالک را ترسرسر قدم از زندگی اش ، با نهادن " ناگهانی " ، " غیرمترقبه " ، " تصادفی " ، به زوال ، بدل شدن بیک گدا ، بیک خود فروس و بمرگ از گرسنگی تهدید میکند و در واقع نیز با این روز مهنشانند . این است آن ریشه همین امروزی ، که بیک مائتریا لیست ، اگر نخواهد در حد الفبای مائتریا لیسم باقی بماند ، باید قبل از هر چیز و پیش از همه مورد توجه قرار دهد .

هیچ نوشته روحنگرانهای دین را از میان توده ها ، توده هائی که در اثر کار اجباری سرمایه داری منکوب شد ، انسد ، توده هائیکه به نیروی ویرانگر فرمانروای کورس سرمایه داری وابسته مانده اند بیرون نخواهد راند مگر آنکه این توده ها خود فرا گهرند علیه این ریشه دین ، علیه حاکمیت سرمایه در تمام اشکال آن ، متحد ، متشکل ، طبق نقشه و آگاه مبارزه کنند .

آیا از آنچه گفته شد میمود چنین نتیجه گرفت ، که نوشته ای روحنگرانه علیه دین مضر با زائد است ؟ بهیچوجه . از آنچه گفته شد بکلی چیز دیگری دستگیر میمود . از آن نتیجه میمود ، که ترویج پستیپستی و سیال دموکراسی باید تابع وظیفه عمده اش باشد : یعنی تابع گسترش مبارزه طبقاتی

توده های استثمار عوخته علیه استثمارگران .

کسیکه در اصول ماتریالیسم دیالکتیک به معنی فلسفه مارکس و انگلس تعمق نکرده باشد احتمالاً این تزه را درک نخواهد کرد (با لاقبل بلا فاصله درک نخواهد کرد) و میسرود چطور چنین چیزی ممکن است ؟ آیا ترویج ایندولوزیک ، اعصاب ایده های معینی ، مبارزه علیه دشمن فرهنگ و بیسرفت ، که در طول هزاران سال بحیاتش ادامه داده است (یعنی مبارزه علیه دین) ، بایستی تابع مبارزه طبقاتی ، یعنی مبارزه برای هد فهای عملی معین در زمینه اقتصادی و سیاسی گردد ؟

چنین اعتراضی از زمره اعتراضات رایج علیه مارکسیسم میباشد ، که فقط گواه آنستکه دیالکتیک مارکس از جانب معترضین اصلاً و ابداً درک نشده است . تضاد مفهومی کننده افکار همه آنها که چنین اعتراضاتی دارند ، تضاد زنده ی زندگی زنده است ، یعنی تضاد است دیالکتیکی و نه تضادی در کلمات ، نه تضادی خیالی .

ترویج تئوریک آنتیسم ، یعنی در هم شکستن معتقدات دینی در بین اقشار معینی از پرولتاریا را با کشیدن یک مرز مطلق و غیر قابل عبور از ثمره واز جریان و شرایط مبارزه طبقاتی این اقشار جدا نمودن ، بمعنی غیر دیالکتیکی فکر

کردن ، بمعنی مرز مطلق ساختن است - مرزی که متعسرتک و نسبی است - بمعنای از هم گسستن قهری چیز است که در واقعیت زنده ناگستنی است ، مثالی بزنیم ، فرض کنیم ، که پرولتاریای منطقه‌ای معین و شاخه صنعتی معین به اقشار زیرین تقسیم شود : بیک قشر پیشرفته و تا حدودی آگاه سوسیال دموکرات که البته آتئیست است و به کارگران نسبتاً عقب مانده ، که هنوز هم با روستا و دهقانان در رابطه اند و به خدا ایمان دارند ، به کلیها میروند و حتی تحت نفوذ مستقیم روحانی محل اند که مثلاً یک اتحادیه کارگری مسیحی تأسیس میکند ، باز فرض کنیم ، که مبارزه اقتصادی در یک چنین محلی به اعتصاب منجر شود ، یک مارکسیست موظف است ، توفیق جنبش اعتصابی را مقدم بشمرد و در این مبارزه از تقسیم کارگران به آتئیست ها و مسیحیان قاطعانه جلوگیری نماید و علیه یک چنین تفرقه‌ای با قاطعیت مبارزه کند .

ترویج آتئیستی در چنین شرایطی بکلی زائد و حتی مضرت ، البته نه از نقطه نظر ملاحظات تنگ نظرانه در مورد بوخت انداختن اقشار عقب مانده ، و از دست دادن یک نماینده در انتخابات و غیره . . . ، بلکه از نقطه نظر پیشرفت واقعی مبارزه طبقاتی ، که تحت مناسبات جامعه

سرمایه ناری ملون و کارگر مسیحی را صد بار بهتر بسوی
 سو سیال دموکراسی و آتشیسم رهنمون میگرداند تا تروویج
 صرف آتشیستی . يك مروج آتشیسم در چنین لحظاتی و تحت
 چنین شرائطی فقط به روحانیون و روحانیت خدمت مینماید که
 مشتاقانه آرزو میکند در بین کارگران نه بر سر حرکت
 در اعتصاب بلکه بر سر اعتقاد بخدا نفاق افتد . آنا رهیستی
 که جنگ علیه خدا را بهر قیمتی موعظه میکند ، از این
 طریق در واقع به روحانیون و بورژوازی کمک مینماید
 (همانگونه که آنا رهیستها در واقعیت همواره به بورژوازی
 کمک میکنند) .

هر مارکسیست باید ماتریالیست باشد ، یعنی دشمن دین و
 معیذا يك ماتریالیست دیالکتیکین باشد ، یعنی ماتریالیستی
 که مبارزه علیه دین را نه بطور مجرد و نه در زمینه يك
 تروویج مجرد صرفا تشوريك و همیشه بيك شكل ، بلکه بطسور
 مشخص و در زمینه مبارزه طبقاتی ، همانگونه که این مبارزه
 در واقعیت جریان دارد و توده ها را بیشتر از همه و به
 بهترین وجهی تربیت میکند و به پهلوی برد . يك مارکسیست
 باید بداند که مجموعه و ضمیت منحصرا مورد توجه قرار
 دهد ، بهیچوجه مرز میان آنا رهیسم و ایورتونیسم را نباید
 (این مرز نسبی و متحرك و متغیر است ولی وجود ندارد) ،

او باید نه در « انقلابی گری » مجرد ، عبارت پرنازانه
 و در واقعیت تپه یک آنارشیست و نه در تنگ نظری و
 اهورتونیم خرده بورژوا یا روهنفکر لیبرال فرو غلطد و
 روهنفکر لیبرالی که ، جارت آنرا ندارد علیه زمین مبارزه
 کند و این وظیفه اش را فراموش مینماید ، روهنفکر لیبرالی
 که ، خود را با ایمان به خدا نماز میکند و نقطه حرکتش
 نه از منافع مبارزه طبقاتی ، بلکه از محاسبات حقیرانه
 و رقت آور خویشی است و از روش رندانگی هیچ کس را مرتجان
 هیچکس را از خود مران و هیچکس را مترسان - یعنی « زندگی
 کن و بگذار دیگران نیز زندگی کنند » پیروی میکند و غیره
 تک تک مسائلی که بمناسبات سو سیال دموکراسی پادین مربوط
 میشود ، باید از این نقطه نظر حل گردد . برای مثال غالباً
 این سؤال مطرح میشود که ، آیا یک روحانی میتواند عضو
 حزب سو سیال دموکرات باشد ؟ و باین سؤال معمولاً بدون
 هر گونه قهد و شرط و با استناد تجارب احزاب سو سیال
 دموکرات اروپائی ، پاسخ مثبت داده میشود .
 آری این تجارب نه فقط از طریق بکار برد اصول عقاید
 مارکسیسم با جنبش کارگری حاصل شده ، بلکه حصول منطبات
 ویژه تاریخی غرب نیز میباشد ، که در روسیه موجود
 نیست ، (ما باز هم در باره این مناسبات صحبت خواهیم

کرد) و از اینرو در اینجا پاسخ مثبت بی قید و شرط، غلط است. نمیتوان یکبار و برای همیشه و برای کلیت همه مناسبات اعلام کرد که روحانیون نمیتوانند عضو حزب سوسیال دموکرات باشند، اما یکبار و برای همیشه نیز نمیتوان عکس این قاعده را وضع نمود.

يك روحانی بمنظور کار سیاسی مشترك بسوی ما مبادو بدون آنکه با برنامه حزب از در مخالفت بر آید، کار حزب را با وجدان انجام میدهد، در اینصورت ما میتوانیم او را در صفوف سوسیال دموکراسی بپذیریم و زیرا در چنین شرائطی تضاد میان روح و اصول اساسی برنامه ما از یکطرف و اعتقادات دینی روحانی از طرف دیگر فقط میتواند تضادی شخصی و در رابطه با خود او باقی بماند، و یک تشکیلات سیاسی نمیتواند اعضایش را، امتحان کند که آیا میان جهان بینی آنها و برنامه حزب تضادی وجود دارد یا نه. اما یقیناً اگر چنین موردی حتی در اروپا بتواند يك استثناً نادر باشد در روسیه فعلاً بکلی غیر ممکن است. اگر بعنوان مثال يك روحانی وارد حزب سوسیال دموکرات شود و در این حزب بعنوان مهمترین و تقریباً تنها کار، به ترویج فعال بینشهای دینی بپردازد، در آنصورت حزب بایستی او را بدون قید و شرط از میان خود طرد کند. ما

نه تنها بایستی به کلیه کارگرانی که هنوز اعتقاد بخدا را حفظ کرده اند ، اجازه پیوستن به حزب سوسیال دموکرات را بدیم ، بلکه بایستی آنها را با هدف بحزب جلب نماییم . ما با وارد کردن کوچکترین عددی با اعتقادات دینی کارگران بلا شرط مخالف و درست تر صدد جلب آنها هستیم تا بساروح برنامه خود تربیتشان کنیم ، و نه آنکه آنها از این طریقی علیه این برنامه مبارزه کنند . ما اجازه میدیم بربرون حزب آزادی عقاید برقرار باشد ، البته تا مرزهاییکه توسط آزادی گروه بندی تعیین میگردد : ما موظف نیستیم با افرادی که بهمنشهای مردود از جانب اکثریت حزب و افعالانه ترویج میدهند همگام شویم .

بک مثال دیگر : آیا میتوان تحت هر شرایطی اعضا حزب سوسیال دموکرات را ، وقتی که اعلام میدارند " سوسیالیسم دین من است " و یا وقتی که نظریات مشابه آنها ترویج میدهند بیکسان محکوم کرد ؟ خیر . این بدون تردیدیکه انحراف از مارکسیسم (و در نتیجه از سوسیالیسم) است ، ولی اهمیت این انحراف ، و بعبارت دیگر وزن مخصوص آن میتواند در شرایط مختلف گوناگون باشد .

هنگامیکه یک مبلغ و یا شخصی که در مقابل توده های کلرگر ظاهر میشود برای آنکه بهتر فهمیده شود ، و برای آنکه

توضیحاتش را شروع کند و نظریاتش را ملموس تر ترسیم نماید
 با اصطلاحاتی که برای توده های ناآگاه از همه روان تر
 است، با آنگونه سخن میگوید، یک مطلب است، و هنگامیکه
 نویسنده ای شروع به موعظه در باره "خداسازی" (۵) و
 سو سیالیم خدا ساز میکند، (تقریباً بسبب لونا چارسکی
 ما و شرکا) مطلبی دیگر . در حالیکه محکوم کردن مورد
 اول فقط میتواند خرده گیری و یا حتی محدود کردن نابجای
 آزادی یک مبلغ ، محدود کردن آزادی تأثیر " تعلیم و
 تربیتی " باشد ، محکوم کردن مورد دوم از طرف حزب
 ما لازم و بلا قید و شرط ضروریست .

تذ " سو سیالیم دین من است " در مورد اولی یک مکمل
 گذار از دین به سو سیالیم است و در مورد دومی از
 سو سیالیم به دین .

حال بپردازیم به بررسی شرائطی که در غرب بظهور تفسیر
 اهورتونیستی از تذ " اعلام دین بمثابة امری خصوصی " منجر
گردید . طبیعی است که سر و کار ما در آنجا با
 تأثیر علل عمومی است که ، اهورتونیسم را اصلاً بمنزله
 فدا کردن منافع اساسی جنبش کارگری بسود مزایای آنسی
 بوجود میآورد . حزب پرولتاریاها از بولت طلب میکند ، که
 دین را بعنوان امری خصوصی اعلام نماید ، در حالیکه

مبارزه علیه تریاک خلق و مبارزه علیه خرافات دینی و غیره را بهیچوجه بمثابه " امری خصوصی " تلقی نمیکنند. اهورتونیستها مسئله را چنان دگرگون جلوه میدهند، که گویا حزب سوسیال دموکرات دین را بمثابه امری خصوصی تلقی مینماید !

ولی ترکنا رتحریف متداول اهورتونیستی (که در بحث فرائدسیون ما در دوما در باره سخنرانی مربوط به مسئله دین بکلی ناروغن باقی ماند) هنوز شرائط تاریخی ویژه ای وجود ندارد، که بی تفاوتی غیر عادی کنونی - اگر چنین بیانی مجاز باشد - سوسیال دموکراسی اروپا را در قبال مسئله دین موجب شده است .

این شرائط دوگانه اند؛ اولاً مبارزه با دین از نظر تاریخی وظیفه بورژوازی انقلابیست و در غرب، دموکراسی بورژوازی در عصر انقلابات خوبی ویا پورعش علیه فئودالیسم و قرون وسطی این وظیفه را در مقیاسی وسیع انجام داده است (با در حال کوشید انجام دهد) . هم در فرانسه و هم در آلمان یک سنت مبارزه بورژوازی علیه دین وجود دارد، که مدتها قبل از بهدایش جنبش سوسیالیستی شروع شده بود، (انسیکلوپدیهستها، فویرباخ) . در روسیه مطابق با شرائط انقلاب بورژوا - دموکراتیک ما، این وظیفه هم تقریباً

بطور کامل به گردن طبقه کارگر می افتاد . دموکراسی
خرده بورژوازی نازدنیکی در نزد ما در این زمینه نه
خیلی زیاد (آنطور که کادتهای دو آتشه باند سپاه و یا
باند های سپاه کادتی از قماش " وحشی " (۱) فکر میکنند) ،
بلکه در مقایسه با اروپا خیلی کم کار کرده اند .

اما از طرف دیگر سنت مبارزه بورژوازی علیه دین در اروپا
یک تعریف بورژوازی ویژه از این مبارزه را نیز بنویسد
آنارشیسم بوجود آورد ، که همانطور که مارکسیستها مدت
و بکرات توضیح داده اند ، علیرغم همه " شدت " حملات
علیه بورژوازی ، معینا متکی بر جهان بینی بورژوازیست .
آنارشیستها و بلانکیستها در کشورهای لاتین ، مؤسسه (که
ضمناً یکی از شاگردان دورینگ بود) و شرکا ، در آلمان
و آنارشیستهای سالهای ۸۰ در اطرینس ، در مبارزه علیه دین
عبارت پرنازی انقلابی را nec plus ultra رسانده اند .
تعجبی نیست که ، سو سیال دموکراتهای اروپا غلو
آنارشیستها را با غلو در جهت دیگر پاسخ میدهند . این
قابل فهم و تا حدودی طبیعی ، ولی بهر حال غیر مجاز است
که ما سو سیال دموکراتهای روس شرایط ویژه تاریخی را

فراموش کنیم .

ثانیا در غرب پس از پایان انقلابات ملی بورژواشی، پس از برقراری آزادی عقیده کم و بیش کامل ، مسئله مبارزه دموکراتیک علیه دین بعثت مبارزه دموکراسی بورژواشی علیه سوسیالیسم از لحاظ تاریخی آنچنان بی اهمیت شد ، که حکومتها ی بورژواشی آگاهانه میکوشیدند، از طریق " جنگ " تاحدی لیبرال منصفانه علیه کلهریکا لیسیم ، توجه توده ها را از سوسیالیسم منحرف نمایند . هم مبارزه فرهنگی در آلمان و هم مبارزه جمهوری خواهان بورژوازی فرانسه علیه کلهریکا لیسیم دارای چنین خصوصیتی بود . آنتی - کلهریکا لیسیم بورژواشی یعنوا ن وسیله ای جهت منحرف ساختن توجه توده های کارگزار سوسیالیسم در غرب . مسوجب اشاعه " بی تفاوتی " کنونی در قبال مبارزه علیه دین گردید ، همچنانکه امروز در میان سوسیال دموکراتها پیدا شده و این نیز قابل فهم و طبیعی است ، زیرا که در مقابل آنتی کلهریکا لیسیم بورژواشی و بیسمارکی ، سوسیال دموکراتها درست باید مبارزه علیه دین را تحت الشعاع مبارزه بخاطر سوسیالیسم قرار دهند .

در روسیه مناسبات کاملا بگونه ای دیگر است . پرولتاریا رهبر انقلاب بورژوا - دموکراتیک ماست . حزب پرولتاریا باید رهبر ایدئولوژیک در مبارزه علیه

هر آنچه قرون وسطی است و از جمله علیه دین دولتی
 کهنه و علیه کلیه تلاشهایی باشد که بمنظور تازه و عادی
 کردن آن، نو سازی و با پی ریزی آن بدیگرگونه و غیره
 صورت میگردد.

انگلس اپورتونیزم و سیال دموکراتهای آلمان را، که
 بجای مطالبه حزب طبقه کارگر مبنی بر اینکه دولت،
 دین را بمنابۀ امری خصوصی اعلام نماید، دین را بمنابۀ
 امری خصوصی برای خود و سیال دموکراتها و برای حزب
 و سیال دموکرات اعلام مینمودند، نسبتاً با نرمتر اصلاح
 نمود، ولی قابل فهم است که اخذ این تحریف آلمانی
 توسط اپورتونیستهای روس صد بار شدیدتر مورد انتقاد
 انگلس واقع میگردد.

زمانیکه فراکسیون ما از تریبون دوما اعلام میکرده دین
 تریاک مردم است، و عطرش کاملاً درست بود و بدین طریق
 نمونه ای بدست میدهد، که باید برای کلیه ابراز نظرهای
 و سیال دموکراتهای روسیه در باره مسئله دین پایه و
 اساس باشد. آیا میبایست باز هم فراتر میرفت و
 استنتاجات آنتیستی مفسلتری را بیرون میکشید؟ با اعتقاد
 ما، خیر. این کار میتوانست خطر تأکید بیش از اندازه
 مبارزه حزب سیاسی پرولتاریا علیه دین را بدنبال آورد

و به زودین مرز میان مبارزه بورژوازی و مبارزه سوسیالیستی
 علیه دین منجر شود . نخستین وظیفه‌ای را که فراکسیون
 سوسیال دموکرات در دوما می‌باید های سپاه می‌بایستی
 انجام میداده با افتخار انجام داده است .

دومین وظیفه و نبرواقی برای سوسیال دموکراسی مهمترین
 وظیفه یعنی روشن کردن این مسئله که کلیسای و روحانیت در حمایت
 از حکومت باند های سپاه و بورژوازی در مبارزه‌های علیه
 طبقه کارگر چه نقش طبقاتی ای ایفاء میکند و نیز بهمانگونه
 با سر بلندی انجام گرفته است . بدیهی است که بهر امان
 این موضوع هنوز خیلی زیاد می‌باید صحبت کرد ، و سوسیال
 دموکراتها میدانند در نطق های بعدی از چه طریقی نطقی
 رفیق سورکفرا تکمیل نمایند . مهمنا نطقی ارفوقی المعاده
 بود و بعد آن توسط کلیه سازمانهای حزبی و طبقه مستقیم
 حزب ماست .

ثالثا بایستی مفهوم درست تر " اعلام دین بمثابه امری
 خصوصی " که از طرف اپوتونیستهای المانی همواره تحریف
 شده بطور کاملاً جامع توضیح داده می‌دهد ، اینکار را رفیق
 سورکف معاضفانه انجام نداده است . این امر بیشتر از
 آنچه است مایه تا سلف است ، که فراکسیون در
 فعالیت قبلی اهر در مورد این مسئله همان اعتباه

رفیق بلوسو^۱ را مرتکب شده که در آن زمان از طسرف
 « پرولتاری » (۷) مورد سرزنش قرار گرفت . بحث
 درون فراکسیون نشان میدهد که ، مسئله توضیح صحیح خواست
 با اندازه کافی مشهور ، یعنی خواست اعلام دین بمثابه
 امری خصوصی ، اینجا در سایه بحث آتئیسم پوشیده مانده
 است . ما گناه این اشتباه را نه فقط متوجه رفیق سورکف
 بلکه متوجه تمام فراکسیون میدانیم و حتی بهتر از این
 ما آشکارا اعتراف میکنیم ، تقصیر متوجه همه حزب است ،
 که این مسئله را با اندازه کافی توضیح نداده و اهمیت
 تذکر انگلس را خطاب به اپورتونیستهای آلمانی ، بحسب
 کفایت به آگاهی سوسیال دموکراتها بدل ن ساخته است .
 همانطور که بحث درون فراکسیون نشان میدهد ، موضوع
 بر سر این است ، که مسئله بروغنی ترک نشده است ، و
 بهیچوجه بر سر این نیست که خواسته اند آموزش مارکس را
 نادهده بگیرند ، و ما بر این اعتقادیم ، که این اشتباه
 در نطق های بعدی فراکسیون تصحیح خواهد شد .
 درکل تکرار میکنیم ، که نطق رفیق سورکف عالیهست و باید
 از طرف همه سازمانهای پخش شود . با بحث دربارۀ این

نطقی فزاکسیون ثابت کرد که آنها وظیفه سوسپال
 دموکراتیک خود را با وجدان انجام داده‌اند . آرزو
 میکنم که در مطبوعات حزبی گزارشهای بهتری
 در باره بحث‌نرون فزاکسیون انتشار یابد ، تا
 بدینوسیله فزاکسیون بحزب نزدیکتر شود ، حزب
 بکار مشکل نرون فزاکسیون که توسط فزاکسیون انجام
 میگردد آشنا شود و وحدت ایندشولوزیک در فعالیت
 حزب و فزاکسیون برقرار گردد .

" پرولتاری " شماره ۴۵

۱۳ (۲۶) ماه مه ۱۹۰۹

مجموعه آثار بزبان آلمانی

جلد ۱۵ صفحه ۴۰۴ - ۴۱۵

توضیحات:

- (۱) کارل مارکس : انتقاد از فلسفه حقوق هگل - مقدمه آثار کارل مارکس ، فریدریش انگلس جلد اول صفحه ۳۷۸ چاپ برلین ۱۹۶۴
- (۲) فریدریش انگلس : ادبیات آوارگان - آثار کارل مارکس ، فریدریش انگلس جلد ۱۸ صفحه ۵۲۲ - ۵۳۱ چاپ برلین ۱۹۶۲
- (۳) فریدریش انگلس : دگرگون کردن علم توسط آقای اویگن دورینگ (" آنتی دورینگ ") آثار کارل مارکس ، فریدریش انگلس جلد ۲۰ صفحه ۲۹۵ - ۲۹۷ چاپ برلین ۱۹۶۲
- (۴) منظور " مقدمه " فریدریش انگلس بر رساله " جنگ داخلی در فرانسه " اثر کارل مارکس است - آثار کارل مارکس ، فریدریش انگلس جلد ۱۷ صفحه ۶۲۰ چاپ برلین ۱۹۶۲
- (۵) " غذا سازی " یک جریان مهمی - فلسفی علیه مارکسیسم بود که در دوره " ارتجاع استولیهین در بهین بعضی معینی از روشنفکران حزب ، که پس از هکتانقلاب ۱۹۰۲ - ۱۹۰۵ از مارکسیسم روی گردانده بودند ، پدیدار گشت - غذا سازان (لوناچارسکی ، بازاروف و دیگران) ایجاد

يك دین نو، يك دین " سوسیالیستی " را موعظه
 میکردند و میگویندند مارکسیسم را با دین آشتی دهند.
 آ. م. گورکی هم مدتی با آنها نزدیک بود. جلسه مشاوره
 هیئت تحریریه بسط یافته " پرولتاری " خدا سازی را
 محکوم نمود و طی قطبنامه ویژه ای اعلام کرد که فراكسین
 بلشویکی " با چنین تعریف سوسیالیسم علمی " هیچ وجه
 مشترکی ندارد.

لنین ماهیت ارتجاعی خدا سازی را در کتاب خود موسوم به
 " ماتریالیسم و امپیریو کریتیسیسم " (رجوع شود به مجموعه
 آثار جلد ۱۴) و همچنین نامه های خود به گورکی از
 فوریه تا آوریل ۱۹۰۸ و نوامبر تاسامبر ۱۹۱۳، محکوم
 کرد.

(۶) " وحشی " (نقاط عطف) - مجموعه کادتها و این
 مجموعه در بهار سال ۱۹۰۹ در مسکو با مقالاتی از ن -
 برجایف، س. بولکاکف، پ. استرووه، م. گرشنزون
 و سایر نمایندگان ضد انقلابی بورژوازی لیبرال، منتشر
 گردید. " و خوتسها " در مقالات در باره روشنفکران
 روس میگویند سنت انقلابی - دموکراتیک بهترین
 نمایندگان مردم روس منجمله بلشویکی و چرنیشفسکی را که دار
 سازند. آنها جنبش انقلابی سال ۱۹۰۵ را لوٹ میگردنند

و از حکومت نزار بیاس اینکجه با " سر نیزه و زندانهای خود " بورژوازی را " از خشم مردم " نجات داد اظهار سپاسگزاری مینمودند . این مجموعه، روشنفکران را بخد مت حکومت مطلقه دعوت میکرد .

لنین برنامه " وحشی " را چه از لحاظ فلسفی و چه از لحاظ پوپلیسیستی با برنامه روزنامه " مکو کیه و دستی " (اخبار مکو) ارگان باندهای سیاه همتراز میدانست و آنرا " دائرة المعارف ارتدادولمیرالی " مینامید که " دموکراسی را باحیلی از کثافات ارتجاعی ملوث میکرد " .

(۷) - " پرولتاری " (پرولتار) - روزنامه غیر علنی ، که پس از کنگره چهارم حزب (کنگره وحدت) از طرف بلشویکها تاسیس شد ، " پرولتاری " از ۱۲۱ اوت (۳ سپتامبر) ۱۹۰۶ تا ۲۸ نوامبر (۱۱ دسامبر) ۱۹۰۹ به سردبیری لنین منتشر میشد و عملاً ارگان مرکزی بلشویکها بود .

در این روزنامه بیش از ۱۰۰ مقاله و بارداشت از لنین منتشر گردید .

www.KetabFarsi.com

انتشارات خلق

(در خدمت سازمان چریکهای فدایی خلق ایران)